

■ **احمد محمد تبریزی**

خانواده شهیدان کارور در دوران دفاع مقدس سه شهید تقدیم اسلام و انقلاب کردند. خداوند به خانواده کارور سه پسر به نام‌های حسن، محمدرضا و مرتضی عطا کرد که هر سه پسر در جبهه به شهادت رسیدند. پیکر محمدرضا نیز هیچگاه برنگشت و مادر شهیدان در چشم‌انتظاری پیکر فرزندش چندی پیش از دنیا رفت. خواهر شهیدان کارور در گفت‌وگو با «جوان»، راوی اعزام برادرانش به جبهه و شهادت‌شان است و از دلنگنی‌های پدر و مادرشان پس از شهادت فرزندان‌شان می‌گوید.

■■■■

شما چند برادر و خواهر داشتید؟ کمی از فضای خانوادگی‌تان برایمان بگویید.

ما چهار خواهر و سه برادر بودیم. برادر بزرگمان، حسن بود و پس از ایشان نیز محمدرضا و مرتضی به دنیا آمدند. پدرمان استاد نجار بود و آدم فوق‌العاده مردمدار، اهل نظر و مقتیدی بود. نماز را همیشه به جماعت می‌خواند و کارهایش و تقدیش نیز روی تربیت بچه‌ها خیلی تأثیر گذار بود. از میان برادرهایم حسن و محمدرضا چون اختلاف سنی کمی با همدیگر داشتند خیلی با هم صمیمی بودند که انقلاب همافر شده بود و در جریان انقلاب اعلامیه‌های امام را به همراه محمدرضا پخش می‌کرد. گاهی اوقات پس از مدرسه دنبال من هم می‌آمدند و برادرم لباس نظامی‌اش را از تن درمی‌آورد و داخل ماشینش می‌انداخت و به بهشت زهرا(س) می‌رفتیم و پای سخنرانی‌های آیت‌الله طالقانی و بهشتی می‌نشستم.

مادر‌تان چقدر در پرورش شخصیت مذهبی و انقلابی فرزندان‌نقش داشتند؟

مادرمان خیلی زحمتکش و عاشق خانواده‌اش بود. خودش تعریف می‌کرد که زمستان‌ها در فیروزکوه آب رودخانه یخ می‌زد و با این حال هیچ‌وقت بدون وضو به بچه‌هایم شیر ندادم. می‌رفت بیخ‌ها را می‌شکست و با آن آب سرد برای شیر دادن به بچه‌هایش وضو می‌گرفت. مادرمان هم خیلی مفید بود. پدرمان خیلی قرآن‌خوان بود و زمانی که پدرمان قرآن می‌خواند مادرمان گوش می‌کرد و وقتی به بچه‌هایش شیر می‌داد برایشان قرآن می‌خواند و ذکر می‌گفت. می‌گفت می‌روزی نبود که به بچه‌هایم شیر بدهم و ذکر امام حسین(ع) نگویم. پدر و مادرم هر دو انقلابی بودند و باز مادرمان خیلی هیجان‌پذیری نسبت به انقلاب داشت. تمام دوران انقلاب به ورامین به میدان آزادی و انقلاب می‌آمد در این چند سالی که بیمار بود باید شبی هزار صلوات برای آقا و انقلاب می‌فرستاد. گاهی پرستارش می‌گفت که کمی استراحت کنید و بعداً ذکر‌هایتان را بگویید ولی مسأدم می‌گفت من ذکر‌هایم را نذر کرده‌ام و باید بگویم. شهید همت در مورد محمدرضا می‌گفت که محمدرضا در لشکر آچار فرانسو بود و تمام کارها را انجام می‌داد و وقتی شهید شد کمر من شکست. برادرم با وجود مسئولیتی که در جبهه داشت اصحاً نمی‌داد کسی نذر کارهایم را بدارد و در باره‌اش با کسی صحبت نمی‌کرد. چند سال پیش که آقای رضایی به خانه‌مان آمده بود، مادرم به ایشان گفت کاش پسر بیشتر داشت‌م تا برای دفاع از حرم می‌فرستادم. شهید همدانی هم به مادر گفت اتفاقاً اولین گروه مافغان حرم‌را شما داشتید، وقتی محمدرضا به لبنان رفت جزو اولین گروهی بود که راه را برای دیگران باز کردند.

پدر و مادر‌تان در دوران انقلاب و زمان جنگ با بچه‌ها درباره مسائل کشور صحبت می‌کردند؟

زمانی که برادرانم در جبهه بودند یکی از خواهرانم در بیمارستان اهواز کار می‌کرد و خودم هم در جبهه حضور داشتم. در همین زمان پدرمان هم در جبهه بود. خانواده‌ما در آن زمان چنین فضایی داشت. محمدرضا مفقودالجبس است و پیکرش در جزیره مرجنون مانده است. مادرمان همیشه می‌گفت پسرم را در راه خدا دادام و پس نمی‌گیرم. محمدرضا نیز چنین شهادتی را دوست داشت و همیشه می‌خواست مفقود شود. مرتضی هم هنگام شهادت تنها ۱۴ سال و هفت ماه داشت. چنان‌اش هم کوچک بود و اوایل که به جبهه می‌رفت شهید همت مرتضی‌را می‌شناخت و می‌گفت چون کوچک هستی باید به خانه برگردی. وقتی مرتضی را

خواهر شهیدان حسن، محمدرضا و مرتضی کارور در گفت‌وگو با «جوان» از روزهای فراق و چشم‌انتظاری مادرشان می‌گوید

مادرم می‌گفت کاش پسر بیشتر داشتم تا برای دفاع از حرم می‌فرستادم

■ **احمد محمد تبریزی**

در خیابان بعیرم. در آخر مادرم دستش را گرفت و مرتضی را به بیسیج برد. مادرم اسمش زینب بود و می‌گفت من چه چیزی از حضرت زینب(س) کمتر دارم. حضرت زینب(س) این کارها را انجام داده و چرا من انجام ندهم. روحیه مذهبی مادرم خیلی قوی بود. محمدرضا هم از همان ابتدا به سیاه رفت و خیلی برای جذب نیرو و روشنگری در شهر ری تلاش کرد. هر چه در زندگی‌اش داشت برایشان گذاشت. برایشان حسینیه زد و نمایشگاه‌های فرهنگی بزرگ با هزینه عملیات دفاع مقدس پیکر شهدا را از کسانل درمی‌آورد تا مفقود نشوند. محمدرضا از وقتی به جبهه اعزام شد دائم در تیپ ۲ سلمان و بعد گردان ویژه مالک اشتر را برعهده داشت. وقتی محمدرضا شهید شد حاج همت به مادرم گفت تا پیکر محمدرضا را پیدا نکنم عقب نمی‌آیم. ۱۶روز نکشید که خود حاج همت شد شهید شد. تا الان هیچ خبری از محمدرضا نداریم. محمدرضا خودش خیلی دوست داشت گمنام باشد و می‌گفت نمی‌خواهم برایم مراسم بگیرید.

واکنش پدر و مادر‌تان به برنگشتن پیکر آقا محمدرضا چه بود؟

پدرم خیلی صبور بود و اصلاً بروز نمی‌داد. فقط شب‌ها که نماز شب می‌خواندم دیدم که گریه می‌کند. اما مرام بروز می‌داد و تمام کارهایم را کرد و خوب حرف می‌زد. اوایل مادرم خیلی بی‌تابی می‌کرد. اگر آفتاب می‌شدم می‌گفت بچه‌ام الان در آفتاب می‌سوزد. اگر باران می‌آمد می‌گفت الان بچه‌ام در باران خیس شد. مادرم بی‌تابی‌های خودش را داشت. چند سال آخر گفتیم دی‌ان‌ای بدهیم که می‌گفت من بچه‌ام را داده‌ام پس نمی‌گیرم. می‌گفت تا وقتی هستم بچه‌ام نمی‌آید. در آخر هم محمدرضا نیامد. هفت ماهی که مادرمان در بیمارستان بستری بود خیلی برایمان سخت گذشت.

پدر‌تان چه سالی از دنیا رفتند؟

پدرمان سال ۸۷ در رحمت خدا رفت. مادر بعد از فوت پدر افتاد. خیلی به هم وابسته بودند. در زمان فوت پدرمان، مادر در مکه بود. پدرمان را از بیمارستان آورده بودیم و خواب بود که دیدیم مادرمان زنگ زده و می‌گوید دلم شور می‌زد و به یکی از دوستانم گفتم به خانمان زنگ بزنند. کمی صحبت کرد و هنوز حال پدرم بد نشده بود. نیم ساعت بعد تماس حال پدرم خیلی بد شد و در همین گریو دار که در حال جیغ زدن و گریه کردن بودیم دوباره مادرمان زنگ زد و گفت نمی‌دانم هم‌اش سالم شور پدرتان را می‌زند.

مادر‌تان در این سال‌ها دلنگنی‌شان را چطور ابراز می‌کردند؟

اکثر وقت‌ها با عکس بچه‌هایش بود. عکس بچه‌ها را داشت و به عکس‌هایشان دلخوش بود. پس از شهادت برادرانم فضای خانه‌مان خیلی تغییر کرد. خیلی سخت گذشت. برای خودم هم سخت بود چون خیلی به همدیگر نزدیک بودیم و با هم همه جا می‌رفتیم.

خواهر سه شهید بودن و داغ سه برادر دیدن چه احساسی دارد؟

اوایل انقلاب وقتی به مدرسه می‌رفتم یک روز با خودم گفتم اگر برای انقلاب و اسلام عزیزانم را از دست بدهم اشکالی ندارد فقط امام بماند. شهادت برادرانم خیلی سخت بود ولی شاکر خدا هستم که در این راه رفتند. داغ معمولی خیلی سخت است و شهادت با خودش آرامش به همراه دارد. وقتی که حضرت زینب(س) فرمود جز زیبایی چیزی ندیدم می‌فهم‌منظورشان چیست. رفتن با شهادت خیلی با رفتن معمولی فرق دارد. مادرم همیشه همین را می‌گفت و اگر طور دیگری بود، رفتن بچه‌هایش را تحمل نمی‌کرد. زمانی که محمدرضا مفقود شد مادرم می‌گفت نقطه‌امبیدی در دلم وجود دارد که شاید پیکر پسرم برگردد و همین برایم کافی است. مرتضی خیلی سالم برگشت. مرتضی ۵دی ۱۳۶۵ در شلمچه و در کربلای ۵ شهید شد. قبل از رفتنش می‌گفت رمز عملیات با زهرا(س) است، بچه‌ها با مفقود می‌شوند یا تیر به پهلویشان می‌خورد. برای خودش چنین اتفاقی افتاد. پیکرش سالم بود و فقط ترکش به پهلوش خورده و هنگام شهادت دستش روی پهلوش بود.



ارتباط با ما ۰۸۴۹۸۴۱



مادر شهیدان کارور چند روز پیش به فرزندان شهیدش پیوست و آسمانی شد.



شهید محمدرضا کارور فرانسو در لباس تک



محمدرضا از وقتی به جبهه اعزام شد دائم در جبهه بود و او را زیاد نمی‌دیدیم. فرماندهی گردان مقداد و تیپ ۲ سلمان و بعد گردان ویژه مالک اشتر را برعهده داشت. وقتی محمدرضا شهید شد حاج همت به مادرم گفت تا پیکر محمدرضا را پیدا نکنم عقب نمی‌آیم. ۱۶روز نکشید که خود حاج خبری از محمدرضا نداریم.

آقا گفتند مادر‌تان را راضی کنید و چند روز پیش که مادر را دفن کردیم چند دانه از تسبیح را جدا کردم و روی کفن مادر گذاشتم.

هر سه برادرم نسبت به پدر و مادرم ارادت خیلی بالایی داشتند. مرتضی کلاس سوم راهنمایی بود و زمانی که از مدرسه می‌آمد فقط مادرمان را می‌بوسید. حسن خانه‌اش آخرین خیابان در میدان آزادی بود و شب‌ها با همسر و بچه‌اش به خانه‌مان می‌آمد و می‌گفت به دلم افتاده بود که مامان هوس نوا‌اش را کرده‌است.

شهادت حسن آقا چگونه اتفاق افتاد؟

در جریان حمله به پاس‌دگان وقتی از دیوار پایین می‌پرد روده‌اش آسیب می‌بیند. همان روز دل درد می‌گیرد و حالش بد می‌شود. این درد ادامه پیدا می‌کند و بعد که به دکتر می‌رود می‌فهمند روده‌اش مشکل پیدا کرده. مدتی در بیمارستان بستری شد. در زمان شلوعی‌های کردستان حسن و یکسری از نیروها را به آنجا می‌فرستند. دوستانش می‌گفتند وسایل سنگین که بلند کرد حالش بد شد و به بیمارستان رفت. حالش خوب نشد و حسن را به انگلستان فرستادند. آنجا هم گفتند که به خاطر آسیبی که از گذشته دیده روده‌اش آسیب زیادی دیده و در نهایت به خاطر همین مشکل از دنیا رفت.

خانواده‌تان بعد از اولین داغی که دیدند چه واکنشی نشان دادند؟

محمدرضا وابستگی زیادی به برادرش داشت و خیلی اذیت شد. شهادت حسن برایش سخت بود. مادرم هم خیلی خرد شد و تحمل کرد. خیلی حسن را دوست داشت. در این چند سال خواب‌های عجیب و غریبی از حسن می‌دید. دلم می‌گفت حق بچه‌ام را پایمال کردند. می‌گفت بقیه پسرهایم بیشتر مطرح شدند تا حسن. در حالیکه حسن برادرانش را هدایت می‌کرد. خیلی روی حسن حسابست‌نشان می‌داد. یک دختر از حسن یادگار مانده که از نابغه‌های صنعتی شریف‌است.

پس از شهادت حسن آقا، مادر‌تان با ساز رفتن محمدرضا مخالفتی نکردند؟

اصلاً اتفاقاً برای خودم سؤال بود که پدر و مادرم نباید نگران پسر دیگرشان شوند؟! مادرم با رفتن مرتضی به جبهه مخالفت می‌کرد که مرتضی به مادر می‌گفت دوست داری

که. خط سیاسی برادرم خیلی سالم بود. فکر می‌کنم من و محمدرضا هم خط‌سیاسی‌مان را از حسن می‌گرفتیم. خیلی در هدایت‌گری‌مان کمک‌مان کرد. در نظر بگیرید اول انقلاب که می‌خواستیم به بنی‌صدر رأی بدهیم به ما می‌گفت به بنی‌صدر رأی ندهید و رأی‌تان حسن حبیبی باشد. شناخت خیلی خوبی از آدم‌ها داشت. از همان زمان می‌گفت حالا ببینید بنی‌صدر چه زمانی به کشور خیانت می‌کند. الان که سیر انقلاب می‌گذرد ما می‌بینیم که تمام حرف‌هایش درست بود. خیلی بصیرت سیاسی‌اش بالا بود. محمدرضا هم از کودکی در وجودش یک ذره دوز و کلک نداشت. از همان زمان یک بچه خاص و امین بود. در جبهه هم همه به عنوان یک معلم اخلاق از او یاد می‌کردند. کسی که حتی با چشم‌هایش با دیگران حرف می‌زد. حرف‌هایش در دل همه می‌نشست و محال بود کاری را به نیرویی بگوید و با دل و جان انجام ندهد. خیلی خلوص و تعبد بالایی داشت.

آقا مرتضی با وجود سن پایین‌شان چه درکی از شرایط وقایع داشتند؟

مرتضی کلاس دوم دبستان بود که آیت‌الله بهشتی به ورامین آمد. دیدم مرتضی با بچه‌ها درگیر شده و از توهین‌هایی که شنیده خیلی ناراحت شده بود. خیلی خوب سخنرانی می‌کرد و حرف‌های زیبایی می‌زد. در دبیرستان سیاه ثبت‌نام کرده بود و یک هفته به اردو رفت و آنجا دیگر رهایش نمی‌کردند. آنقدر حرف‌های خوب می‌زد و فکر خوب داشت که همه دوستش داشتند. مدیرشان دوست نداشت مرتضی به جبهه برود و می‌گفت شاید ما درس بخوانید و فرامنده‌های آینده شوید. مرتضی تا این حرف را شنید وسایل و کیفش را خالی



بدرقه شهید مرتضی کارور توسط مادر



مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.

مدرسه‌ها را بستند و مدارس را تعطیل کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند. شعارها را نوشتند و تظاهرات کردند.